ایران فرهنگی

مسجد جامع کرمان
پایگاه فرهنگی ازقدیم تاکنون
صفحه ۲۹

نگاهی اجتماعی به موضوع خمس در اسلام در بیان امام موسی صدر
خمس ایده‌ای عملی
جهت فقر زدایی
صفحه ۲۹

گفت‌وگو با دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی درباره ادعای «انسداد تفکر فلسفی در ایران»

در اندرونی فیلسوفان چه می‌گذرد

«ایران» یکی از زنده‌ترین کشورها در حوزه فلسفه است

nasim

مهسا رمضانی
خبرنگار

گروه اندیشه/ آیا فلسفه در ایران زنده است؟ آیا ما امتداد تفکر فلسفی را در ایران شاهد هستیم؟ یا اینکه دچار انسداد تفکر فلسفی شده‌ایم؟ برخی اهالی فلسفه در مقام پاسخ به این دست از پرسش‌ها و برای توصیف وضعیت فلسفه در ایران از عبارت‌هایی چون «فقدان فلسفه در ایران»، «بن‌بست تفکر فلسفی»، «عدم تولید فکر فلسفی»، «انسداد تفکر» و... استفاده می‌کنند. اما در مقابل اینها، صاحبنظرانی هم هستند که نگاه خوش‌بینانه‌تر و افق روشن‌تری را برای حیات فلسفه در ایران می‌بینند. دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی، دکترای فلسفه از دانشگاه بروکسل (VUB) بلژیک و هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی از جمله اساتیدی است که در این اردوگاه فکری می‌نشیند. او معتقد است شواهدی برای ادعای انسداد تفکر فلسفی در ایران وجود ندارد. وقتی می‌خواهیم در مورد وضعیت فلسفه در ایران صحبت کنیم باید نگاهی تطبیقی داشته باشیم؛ به این معنا که وضعیت فلسفه و نحله‌های مختلف آن در دیگر کشورها را هم بررسی کنیم. به باور او، بدون شک، یکی از زنده‌ترین کشورها در حوزه فلسفه «ایران» است.

***

■ جناب دکتر آیت‌اللهی، برخی از اهالی فلسفه بر این باورند که ما دچار «انسداد تفکر فلسفی» شده‌ایم و تفکر فلسفی در جامعه ما به بن‌بست رسیده است؟ آیا چنین قضاوتی را در مورد وضعیت فلسفه در ایران می‌پذیرید؟

همان طور که اشاره کردید گاهی در فضاهای فکری -فلسفی با ادعاهایی چون «پایان فلسفه» یا «پایان متافیزیک» مواجه شده‌ایم. اما برخلاف اظهار نظرهایی از این دست، من به انسداد تفکر در جامعه ایرانی قائل نیستم؛ چراکه معتقدم نفس این اظهارنظرها، کلی‌گویی است. فارغ از این، بر این باورم که پیش از طرح هر ادعایی باید برای آن شواهدی ارائه کرد.

متأسفانه، این روزها، تلقی‌هایی از فلسفه و وضعیت آن در میان طیف خاصی از اهالی آن باب شده است که اساساً فلسفه نمی‌دانند. البته نباید از ذکر این نکته غافل شد که این جنس از اظهارنظرها خاص جامعه ما نیست و در تمام دنیا این روزها چنین ادعاهایی در حال طرح است و سایر اندیشمندان فلسفی نیز این سخنان را چندان جدی نمی‌گیرند. با این حال، بر این باورم که باید از کسانی که چنین ادعایی می‌کنند، پرسید که جز کلی‌گویی، چقدر توانسته‌اند یک اثر علمی فهمیدنی در کار جدید فلسفی ارائه کنند؟ برخی، در پی راه انداختن جریان‌هایی در فضای فکری و فلسفی هستند اما چون واکنش و پاسخی نسبت به ادعاهایشان دریافت نمی‌کنند مدعی «انسداد تفکر» می‌شوند.

■ اگر به انسداد تفکر در ایران قائل نیستید، اساساً ارزیابی شما از وضعیت فلسفه در جامعه ما چیست؟ فکر می‌کنید چقدر تفکر فلسفی در ایران از پویایی و اثرگذاری لازم برخوردار است؟

وقتی می‌خواهیم در مورد وضعیت فلسفه در ایران صحبت کنیم باید نگاهی تطبیقی را مدنظر داشته باشیم به این معنا که وضعیت فلسفه و نحله‌های مختلف آن را در دیگر کشورها هم بررسی کنیم. بدون شک، یکی از زنده‌ترین کشورها در حوزه فلسفه «ایران» است.

■ در ابتدای بحث‌تان اشاره کردید که برای هر اظهار نظری باید شواهدی ارائه کرد؛ بر این اساس، شواهد شما در این زمینه که ایران یکی از زنده‌ترین کشورها در حوزه فلسفه است، چیست؟

فروش بالای کتاب‌های فلسفی و رجوع قابل‌توجه به مقاله‌های فلسفی؛ به تعبیری تولیداتی که به صورت محتوایی در این زمینه صورت می‌گیرد، شاهد این مدعا است. گاهی برخی از مقالات بسیار تخصصی بالای «۵۰۰بار» دانلود می‌شوند. می‌خواهم بگویم پویایی فلسفه صرفاً به گفت‌وگوهای فلسفی میان اهالی آن در دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها در خلال جلسات و آمد و شدها خلاصه نمی‌شود؛ گاهی کارهای فلسفی در جریان‌های مطالعاتی پیش می‌رود.

در دیداری که با یکی از اساتید فلسفه دانشگاه رباط در مراکش داشتم، تعبیر جالبی را در مورد وضعیت فلسفه در ایران داشت و می‌گفت: «فلسفه در خون، پوست و گوشت ایرانی‌ها است. فلسفه در ایران همچون رمان خوانده می‌شود.» میزان تولید و خوانده شدن مقالات فلسفی در ایران در مقایسه با مصر و ترکیه و حرف‌های تازه‌ای که از دل این مقالات و محتواها بیرون می‌آید، همگی شاهد این مدعا است.

■ یعنی صرفاً «میزان فروش کتاب‌های فلسفی» و «تعداد رجوع به مقالات فلسفی» (که می‌دانیم چشمگیر هم نیست) را می‌توان گواهی بر پویایی فلسفه در ایران گرفت؟ فارغ از این جریان‌های مطالعاتی، از فلسفه برای زندگی روزمره چقدر بهره می‌بریم؟ اثرگذاری فلسفه را در جریان زندگی‌هایمان کجا شاهد هستیم؟

در بسیاری از بخش‌ها و ابعاد زندگی روزمره، می‌توان از فلسفه بهره گرفت؛ برای مثال، در حوزه‌های مهندسی، بحث‌هایی که امروزه در کشور در حوزه «فلسفه تکنولوژی» طرح می‌شود، می‌تواند برای جامعه مهندسی ما راهگشا باشد. اما نباید از ذکر این نکته هم غافل شد که آنچنان که باید «رابطه فلسفه با زندگی روزمره» مرسوم نبوده و جا نیفتاده است.

■ فکر می‌کنید چرا رابطه فلسفه با زندگی روزمره، با وجود اهمیت آن، از نگاه اهالی فلسفه مغفول مانده است؟

واقعیت این است که خیلی از سیاستگذاران ما به اهمیت ورود فلسفه در مسائل جامعه و حتی در خلال سیاستگذاری‌ها واقف شده‌اند اما مشکل گاهی از طرف خود اهالی فلسفه است که کمتر به این جنس از مسائل و موضوعات ورود می‌کنند.

■ چرا این جنس از دغدغه‌مندی در میان اهالی فلسفه ما رایج نیست؟

نمی‌توان به طور کلی در مورد فلسفه و اهالی آن این حکم را صادر کرد که دغدغه‌مند مسائل جامعه نیستند، اما با این حال، برخی خود را به بازگویی دیدگاه‌های فلسفی که تا به امروز مطرح بوده است، مشغول کرده‌اند.

■ در ابتدای بحث‌تان بر انتشار و فروش کتاب‌ها و مقالات فلسفی اشاره کردید و آن را شاهد پویایی فلسفه و تفکر فلسفی در جامعه ایرانی قلمداد کردید. به اعتقاد شما، چقدر این کتاب و مقالات فلسفی، مسائل امروز جامعه ما را به عنوان موضوع خود، مدنظر داشته‌اند؟

البته هستند مقاله‌ها و کتاب‌های فلسفی که به مسائل روز جامعه هم پرداخته‌اند. البته فلسفه حتماً نباید به مسائل جامعه بپردازد، گاهی اوقات فلسفه به مثابه «عمق تفکر» اهمیت دارد. گاهی نفس بالندگی اندیشه یعنی «فهمیدن اسرار عالم» خود می‌تواند بسیار ارزشمند باشد.

■ با توجه به اینکه خودتان به جامعه فلسفی ما تعلق دارید، فکر می‌کنید مهم‌ترین مسأله‌ای که امروزه اهالی فلسفه باید بدان بپردازند، چیست؟

ارتباط دادن فلسفه با سایر رشته‌ها و به تعبیری، تعاملات میان‌رشته‌ای فلسفه با دیگر حوزه‌ها، امروزه بسیار برای ما اهمیت دارد و می‌تواند هم به رشد تفکر فلسفی در جامعه ما کمک کند و هم به بالندگی دیگر رشته‌ها منجر شود.

نیم نگاه

■ گاهی در فضاهای فکری -فلسفی با ادعاهایی چون «پایان فلسفه» یا «پایان متافیزیک» مواجه می‌شویم؛ اما برخلاف اظهار نظرهایی از این دست، من به انسداد تفکر در جامعه ایرانی قائل نیستم؛ چراکه معتقدم نفس این اظهار نظرها، کلی‌گویی است.

■ متأسفانه، این روزها، تلقی‌هایی از فلسفه و وضعیت آن، در میان طیف خاصی از اهالی آن باب شده است که اساساً فلسفه نمی‌دانند. البته نباید از ذکر این نکته غافل شد که این جنس از اظهارنظرها خاص جامعه ما نیست و در تمام دنیا این روزها چنین ادعاهایی در حال طرح است و سایر اندیشمندان فلسفی نیز این سخنان را چندان جدی نمی‌گیرند.

«مدیریت دپارتمانی» و آسیب‌هایش در فرهنگ دانشگاهی

اشرافیت دانشگاهی

دکتر جبار رحمانی
دکترای جامعه‌شناسی و هیأت علمی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

۱ عمده بحث‌هایی که در ایران در حوزه «فرهنگ دانشگاهی» صورت می‌گیرد معطوف به مصادیق و مؤلفه‌هایی است که در ذیل فرهنگ علم قرار دارد؛ اعم از فرهنگ دانشجویان، دانشگاهیان، اجتماعات علمی و... بنابراین، عمدتاً در فرهنگ دانشگاهی «دانشگاه» در کلیت آن فهم می‌شود و در بحث از فرهنگ دانشگاهی، کمتر از فرهنگ سازمانی سخنی به میان می‌آید. از این رو، وقتی از فرهنگ دانشگاهی حرف می‌زنیم، اغلب از نقشی که واحدهای سازمانی بازی می‌کنند و شرایطی که رقم می‌زنند، غافل هستیم.

واقعیت این است که در باب «فرهنگ دپارتمانی» به‌عنوان یک سوژه و میدان مطالعات جامعه‌شناختی، آثار چندانی وجود ندارد. اگر بخواهیم «دپارتمان» را به‌عنوان واحد تحلیل در نظر بگیریم، می‌توان آن را این گونه تعریف کرد که «دپارتمان‌های دانشگاهی واحدهای پایه‌ای دانشگاه‌ها، دانش‌سراها یا کالج‌ها هستند که برنامه‌های درسی، مدرک، نمره‌ها و فعالیت‌های پژوهشی در آن، ساماندهی می‌شود. در نهایت اعضای هیأت علمی و دانشجوها از رهگذر این واحد سازمانی کسب هویت می‌کنند.» به تعبیر برخی، بستر اصلی حکمرانی و مدیریت آکادمیک، واحدهای دپارتمانی هستند؛ سلول بنیادینی که بین فرد دانشگاهی و ساختارهای کلان دانشگاهی عمل می‌کند. به همین خاطر می‌توان آنها را عمومی‌ترین بعد مشهود سازمانی دانست که از قضا، نقشی کلیدی در فرهنگ دانشگاهی بازی می‌کند، اما با این حال، کمتر به آنچه در این واحد بنیادین صورت می‌گیرد، توجه می‌شود.

۲ اصولاً در دانشگاه، بالاخص در سطح اعضای هیأت علمی با دو دسته از منابع سر و کار داریم؛ نخست «منابع نمادین» که حاصل پژوهش‌های علمی و برآیند پژوهش‌های ناب و خلاقانه محققان است و دوم «منابع بوروکراتیک» که محدود به موقعیت‌های بوروکراتیک است و از اهمیت بالایی برخوردار است. بر این اساس، افراد باید عضو یک دپارتمان یا جزو مناسبات برتر آن باشند تا بتوانند به منابع اعم از یکسری موقعیت‌ها و نقش‌ها و یکسری منابع که همبسته آن نقش‌ها هستند، دسترسی پیدا کنند. بحث ما در این گفتار، بر گونه دوم یعنی منابع بوروکراتیک است که اصولاً این جنس از منابع، نقش کلیدی در سرنوشت دانشگاه ایرانی داشته است، به‌عنوان مثال، انتخاب شدن به‌عنوان استاد راهنما یا استاد مشاور برای پایان‌نامه‌های دانشجویی گاه به روابط و مناسباتی برمی‌گردد که باعث می‌شود برای برخی افراد امتیازاتی از قبل حاصل شود. در مقطع تحصیلات تکمیلی انتخاب شدن به‌عنوان استاد راهنما یا استاد مشاور علاوه بر حق‌الزحمه، امتیاز علمی هم برای آن استاد به همراه دارد، اما با وجود این، این منابع چندان با منطق درست و عادلانه‌ای تقسیم نمی‌شوند.

این فرایند دومینویی طی دو دهه اخیر در دانشگاه ایرانی به‌شدت گسترش پیدا کرده است و اتفاقاً نکته جالب آن، این است که این روند از دانشگاه‌های بالادست کلید خورد. این دانشگاه‌ها به‌عنوان یکسری دانشگاه مشروعیت‌بخش به خیلی از دانشگاه‌های فرودست به‌عنوان استاد راهنما دعوت می‌شدند اما وقتی تعداد استادان زیاد شد، نزاعی بر سر این منابع دپارتمانی شکل گرفت و آن، این بود که وقتی از سوی دانشگاه‌های بالادست دعوت به همکاری نمی‌شویم، بنابراین ما هم نباید آنان را دعوت کنیم. به همین دلیل، بتدریج میل به بسته شدن «جهان‌های اجتماعی دپارتمان‌ها» بیشتر شد. این در حالی است که در دو دهه پیش‌تر بسیار می‌دیدیم که استادان دانشگاه‌های دیگر می‌توانستند به‌عنوان استاد مشاور یا استاد راهنما با دانشگاه‌های دیگر همکاری کنند، اما در دهه‌های اخیر، این امکان به نوعی به حالت تعلیق درآمده است.

از این رو، فرایندی در دپارتمان‌های علوم‌انسانی ما شکل گرفت که طی آن تعامل گروه‌ها بویژه در سطح تحصیلات تکمیلی را عملاً ملغی کرد و بتدریج ما با یک رقابت فزاینده بین گروه‌ها برای افزایش منابع مواجه شدیم تا آنجا که برخی دپارتمان‌ها بقای خود را با دانشجوهای تحصیلات تکمیلی تضمین می‌کردند و به‌دنبال آن، نظام اجتماعی دپارتمان‌ها بسته‌تر شد.

۳ مجموعه این اتفاق‌ها، شبکه ارتباطات بین واحدهای علمی را کم کرد و این شد که دپارتمان‌ها از حضور میان‌رشته‌ای محروم شدند ،به گونه‌ای که اکثر دپارتمان‌هایی که در حوزه علوم‌انسانی فعال اند، باید خود همه دروس را تدریس می‌کردند. به‌دنبال این ماجرا، از یک طرف، حجم بالایی از فرصت‌ها، منابع و امتیازها برای اعضای گروه فراهم شد و از طرف دیگر، این فرایند باندبازی به نارضایتی و بی‌انگیزگی دانشجوها منجر شد و در نهایت در بلند مدت آنها را به سمت «پاراآکادمی» برد تا شاید از این رهگذر بتوانند آن ایده‌الی را که از علم در نظر دارند به‌دست آورند. این مناسبات همچنین نوعی محافظه‌کاری بلندمدت را در اعضای دپارتمان‌ها ایجاد کرد؛ گویی همه با واکنش‌های خرد و کلان‌شان این مناسبات را بازتولید می‌کنند. این قبایل دانشگاهی که یک اشرافیت را در داخل خود دارد، به یک میانگین غالب در دانشگاه ایرانی بدل شده است که چون مبتنی بر «روابط قدرت» است برای اینکه بتواند پیوندش را با نهادهای سیاسی تقویت کند، هر چه بیشتر پای سیاست را به دپارتمان‌ها و گروه‌های علمی دانشگاهی باز کرده است. بنابراین اگر بخواهیم پیامدهای آن را بسنجیم، علاوه بر اینکه تخصص و نهاد علم اعتبار خود را در برابر قدرت بوروکراتیک از دست می‌دهد و قدرت بوروکراتیک عامل ارتقای بسیاری از استادان دانشگاهی می‌شود، پیوندهای سیاسی عامل مهمی برای دستیابی به این منابع می‌شود. در نتیجه استقلال و آزادی آکادمیک هم هر چه بیشتر افول پیدا می‌کند. به نوعی چرخه‌ای از ناکارآمدی در نهاد دانشگاه بواسطه همین «منطق دپارتمانی» ایجاد می‌شود.

***مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر جبار رحمانی با عنوان «دپارتمان‌های علوم‌انسانی و نقش آنها در فرهنگ دانشگاهی» است که به همت مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی در نخستین همایش ملی «فرهنگ و دانشگاه» ارائه شد.**

پیشخوان

مجموعه گفتارهای مسأله تغییر فرهنگی

■ دکتر محمد پورکیانی
■ انتشارات سوره مهر

وجود انسان همیشه در معرض واردات گوناگون، حرکتی دائمی را تجربه می‌کند. این سیلان در ساحت جمعی انسان‌ها، تضاعف پیدا کرده و فرهنگ‌ها را نیز شناور می‌کند، بنابراین پویایی فرهنگ به سیلان وجودی انسان برمی‌گردد. اما پویایی و تغییر فرهنگ، آنچنان که پویایی وجودی انسان برای ما شناخته شده، شفاف نیست. «مطالعات فرهنگی» اگرچه توصیف‌گر وجه پویای زندگی بوده است، ولی توجه خود را از توصیف و تفسیر فراتر نبرده و کمتر به منطق این تحول پرداخته است. علوم عقلی نیز عموماً به وجه حقی و ثبوتی عالم توجه کرده و کمتر به حرکت و دیالکتیک وجود پرداخته‌اند. علوم شرعی نیز عموماً فارغ از وجه تاریخی امور به توصیف و تجویز پرداخته‌اند. توجه به ویژگی پویای فرهنگ و وضعیت تاریخی ایران از یک سو و ضعف مطالعات نظری در سوی دیگر، پرداختن به موضوع «تغییر فرهنگی» را ضروری می‌کند.

دکتر محمد پورکیانی، کارشناس ارشد مدیریت راهبردی و دکترای سیاستگذاری فرهنگی از دانشگاه باقرالعلوم(ع)، مجموعه‌ای از گفت‌وگوها پیرامون «تغییر فرهنگی» را از استادان مختلف علوم‌انسانی جمع‌آوری، تنظیم و تدوین کرده و در قالب کتاب حاضر منتشر کرده است.

در این کتاب، دکتر میثم سفیدخوش و دکتر مهدی ناظمی نگاهی فلسفی به موضوع داشته‌اند. دکتر عبدالحسین کلانتری و دکتر محمد رضایی و دکتر سیدحسین شهرستانی از زاویه جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی در این موضوع سخن گفته‌اند. دکتر محسن لبخندق هم نگاهی از زاویه فلسفه صدرایی به موضوع داشته است. دکتر محمدحسین هاشمیان به وجه سیاستگذاری تغییرات فرهنگی پرداخته است. دکتر سینا کلهر نیز با مداقه در مفهوم فرهنگ، تحلیلی انسان‌شناختی از تغییر فرهنگ داشته و نهایتاً حجت‌الاسلام والمسلمین ملک‌زاده با نگاه دینی شهید صدر به موضوع نگاه کرده است. گفت‌وگو با استادان مذکور، ضمن اینکه مسأله‌بودگی «تغییر فرهنگی» را روشن کرده است، نقاط عزیمت برای تحلیل‌های علوم‌انسانی در این موضوع را نشان داده است. این اثر به همت پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی و توسط انتشارات سوره مهر انتشار یافته است.